

# فریب کارگران و تصاحب فاشیستی سندیکاهای کارگری

ترجمه و تنظیم- ن. کیانی  
تولیاتی - گفتار پنجم

ما اکنون در ۱۹۲۴ هستیم، یعنی در مرحله نخست دیکتاتوری فاشیستی در ایتالیا. مسئله سندیکایی در این زمان به چه شکل مطرح بود؟ ظاهراً، مسئله سندیکایی به شکل رقابت با دیگر سندیکاهای مطرح بود. در مرحله پیشین یعنی تا زمان راهپیمایی فاشیسم برای قدرت، جنبش فاشیستی هیچ چیز به دست نمی‌آورد. یک چیزهایی اینجا و آنجا داشت، اما مسئله اصلی جلب توده‌ها با اینها حل نمی‌شد. این جلب مردم تنها پس از بدست گیری قدرت آغاز می‌شود. زمانی که از بیرون بنظر می‌رسد که میان سندیکاهای فاشیستی و غیرفاشیستی همچنان رقابت وجود دارد دستگاه دولت فشار را بسود فاشیست‌ها آغاز می‌کند. پدیده بسیار جالب توجه در این مرحله عبارتست از اینکه آمار، جابجایی به سود سندیکاهای فاشیست را در همه قشرها و حرفه‌ها نشان می‌دهد. بخش قابل توجهی از اعضای سندیکاهای به سوی سندیکاهای فاشیست می‌روند. کنفدراسیون عمومی کار نیروی زیادی را از دست می‌دهد. البته بخشی از مردم همچنان در سازمان‌های کاتولیک عضو هستند ولی این بخش اکنون مورد توجه ما نیست.

خُب چه کسی در همین دوران اعتصابات را رهبری می‌کند؟ اکثریت کمیسیون‌های داخلی سندیکایی در دست چه کسانی است؟ در دست کنفدراسیون عمومی کار. این به چه معناست؟ بدان معنا که آن هسته پیشروترین کارگران همچنان در سندیکاهای طبقاتی فعالیت می‌کردند و استخوانبندی آن را تشکیل می‌دادند. و توده، حتی آن توده‌یی که به سندیکاهای فاشیست پیوسته بود، همچنان توسط کنفدراسیون کار رهبری می‌شد. مثلاً فلزکارانی که در سندیکایی کارگران فلزکار باقی ماندند ۱۰ هزار تن بودند. اما این ۱۰ هزار تن هسته‌ای را تشکیل می‌دادند که نفوذ وسیعی بر همه دیگر فلزکاران داشتند. بقیه، ولو آنکه در جیب خود کارت کنفدراسیون کار را نداشتند، رهنمودهای آنان را اجرا می‌کردند.

مثلاً به اعتصاب فلزکاران فیات در ۱۹۲۵ توجه کنیم. ابتکار شروع این اعتصاب را سندیکاهای فاشیست در دست داشتند. آنان در رقابت با سندیکای فلزکاران کنفدراسیون توانسته بودند چند هزار کارگر را جلب کنند و حالا در همین رقابت می‌کوشیدند با طرح مطالبات مربوط به افزایش دستمزدها این کارگران را در صفوف خود نگه دارند. این تلاش فوراً شکست خورد. چرا؟ زیرا هسته رهبری سندیکاهای در شهر تورین که در دست کمونیست‌ها بود مسئله را بدرستی مطرح کرد: شما چنین خواسته‌هایی دارید؟ می‌خواهید اعتصاب کنید؟ خوب اعتصاب کنیم! اعتصاب اعلام شد و رهبری آن از دست سندیکای فاشیست خارج شد. این یکی از نمونه‌های بهره برداری از امکانات قانونی است که مطالعه آن بسیار جالب است. این نشان داد که فاشیسم در عرصه رقابت سندیکایی نمی‌تواند رشد کند. همین پدیده در مورد انتخاب کمیسیون‌های داخلی در همه کارخانه‌های ایتالیا بوجود آمد. من حتی یک مورد را بخاطر ندارم که سندیکاهای فاشیست اکثریت را بدست آورده باشند. آنان همه جا باختند و حداقل آرا را بدست آوردند. تنها در یک یا دو مورد آنان در صدی بالا داشتند؛ مثلاً در پایان ۱۹۲۵ که توانستند با رفرمیست‌ها در فیات شهر لینگوتو جبهه واحدی

بوجود آورند. در آن زمان کمونیست‌ها تنها شده بودند و قبلا در ۱۹۲۳ مدیریت سندیکای فلزکاران آنجا را از دست دادند.

نکته تعیین کننده دیگر برای درک تحولات سندیکاهای فاشیست، نفوذی است که آنان توانستند در توده‌ها از طریق سازمان دادن به آنان بدست آورند. این را نباید فراموش کرد. اما مقاومت بزرگی را که زحمتکشان پیش از پیوستن به سندیکاهای فاشیست از خود نشان دادند نیز نباید فراموش کرد. اینها نشان می‌دهد که ما زمینه مساعدی برای کار در سندیکاهای فاشیستی در اختیار داریم.

نباید سندیکاهای فاشیست را همچون یک بلوک، بدون سایه روشن، بدون تضاد دید. سندیکاهای فاشیست عرصه‌ای است که ما در آن شاهد مبارزه‌ای مدام هستیم و تحول دائمی مناسبات طبقات و شکل‌های سازمانی را می‌بینیم. فاشیسم نتوانست مسئله جلب توده را در عرصه رقابت با دیگر سازمان‌های سندیکایی حل کند. این کار با کمک فرمیست‌ها هم عملی نشد. فاشیسم می‌دید با آنکه سازمان‌های خود را بوجود آورده باز هم نمی‌تواند بر سازمان‌های طبقاتی مسلط شود. به محض اینکه مبارزه‌ای آغاز می‌شود سندیکاهای فاشیست از گردونه خارج می‌شوند و مبارزه تحت رهبری کمونیست‌ها ادامه پیدا می‌کند. از اینجا بود که روشی دیگر در پیش گرفته شد و تلاش شد از طریق توافق با رهبری کنفدراسیون عمومی کار به سندیکاهای فاشیست حیات داده شود. ریشه تحولی که در تشکیلات کنفدراسیون عمومی کار از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ پیدا شد در اینجاست. این سازمان در ۱۹۲۶ دیگر آن سازمان ۱۹۲۲ نبود. از نظر تشکیلاتی چیزی به کلی متفاوت و دیگر فاشیست بود. این کنفدراسیون دیگر کنفدراسیون برخاسته از "کنگره ورون" هم نبود که ما در آنجا توانستیم با همه مشکلات یک اقلیت ۸۰۰ هزار تنی بوجود آوریم. در ۱۹۲۳ در کنگره کنفدرال میلان آن کار دیگر شدنی نبود. اساسنامه کنفدراسیون عمومی کار تغییر کرده بود. در ۱۹۲۴ تمام سازمان بوروکراتیزه شد و از بالا سازمان گرفت. این زمانی بود که بورژوازی نیز سندیکاهای ارتجاعی خود را بوجود آورده بود. رهبران فرمیست کنفدراسیون عمومی کار همان راهی را رفتند که بورژوازی می‌خواست و بارها خدمت خود را به بورژوازی پیشنهاد دادند. اما باز هم فاشیسم نتوانست مسئله را حل کند.

با وجود استحاله کنفدراسیون کار، با وجود همه ابزارهایی که به فکرشان می‌رسید؛ توده اعضا، آن هسته سندیکایی که به آن اشاره کردیم همیشه در دست یا زیر نفوذ کمونیست‌ها قرار می‌گرفت. این یک لحظه تعیین کننده است. در این شرایط، که رهبران سندیکایی کاملا فاشیست شده بودند و شورش زحمتکشان رهبری را در دست کمونیست‌ها قرار می‌داد، دیگر چاره‌ای جز برقراری قوانین استثنایی و محدود کننده باقی نگذاشت.

به همین دلیل است که ۲۰ فوریه برای ما اهمیتی سترگ دارد. این روزی است که توده از خطی که رهبران فرمیست ترسیم کرده بودند پا فراتر گذاشت. به همین دلیل ۲۰ فوریه دارای ارزش سیاسی و تاریخی فوق العاده مهمی است.

فاشیست‌ها دیدند که رقابت با سازمان‌های سندیکایی طبقاتی نتیجه‌ای ندارد حتی اگر فرمیست‌ها به یاری آنان بیایند. آنان تنها یک راه داشتند: گذار به عرصه توتالیتراریسم. در آن زمان بود که یک سلسله قوانین سندیکایی فاشیستی تصویب شد. مانند سند موسوم به "پیمان کاخ ویدونی"، قانون ۳ آوریل ۱۹۲۶، کارت کار و غیره. این قوانین انحصار سندیکاهای فاشیستی را برقرار کرد.

از این زمان سندیکاهای فاشیستی به تنها سازمان‌های طبقاتی قانونی تبدیل شدند و انحصار امضای قرارداد کار را بدست آوردند. هنوز طبق قانون می‌شد سندیکا ایجاد کرد بدون آنکه آن سندیکا حق امضای قرارداد کار داشته ولی این قانون هم اجرا نشد.

تنها در یک مورد می‌توان گفت که در این دوران عملا سندیکا بوجود آمد که مربوط به کاتولیک‌ها بود. باید بخاطر داشت که کاتولیک‌ها تا دو سال پیش توانستند، در محدوده

"فعالیت کاتولیک"، سازمان‌هایی از نوع سندیکایی را که گروه‌های مطالعاتی نامیده می‌شد حفظ کنند. این سازمان‌ها تا زمان آخرین نزاع میان کلیسا و فاشیسم به حیات خود ادامه دادند. زمانی که فاشیسم توانست توتالیتاریسم را در عرصه سندیکایی مستقر کند، مسئله حل شد. اما به شکلی جدید خود را نشان داد. در اینجا ما تغییر شکلی بسیار گویا را می‌بینیم.

در مرحله نخست تمام تلاش‌های فاشیسم در سمت نابود کردن سازمان‌های توده‌ای کلاسیک بود. بعد تلاش آن در سمت ایجاد سازمان‌های توده‌ای فاشیستی قرار گرفت. این تغییر، بیش از هر جای دیگر در سندیکاها قابل مشاهده است. آمار نشان می‌دهد که چگونه سازمان‌های قدیمی سندیکایی طبقاتی منحل می‌شوند و سازمان‌های فاشیستی بجای آنها توسعه پیدا می‌کنند. با وجود قانون ۱۹۲۶ برای ایجاد انحصار سندیکاها فاشیستی، سازمان‌های سندیکایی که پس از این قانون بوجود می‌آیند متحدالشکل و مشابه نیستند. نخستین نکته تمایز بزرگی است که میان سازمان سندیکایی در حرفه‌ها و مشاغل مختلف وجود دارد. سندیکای فاشیستی از این گروه به گروه دیگر تفاوت می‌کند. ریشه امر در آنجاست که در پاره‌ای گروه‌ها و حرفه‌ها فاشیسم موفق شد سندیکاها را از طریق ادغام با سندیکاها قدیمی طبقاتی بوجود آورد و دستگاه کنفدراسیون پیشین را بطور کامل تصاحب کند. در گروه‌هایی دیگر، برعکس سندیکای طبقاتی کاملاً برچیده شد و سندیکای فاشیستی از پایه بنیاد گذاشته شد.

نمونه مورد اول سندیکای چاپگران است. فاشیست‌ها نتوانستند سازمان کنفدرال چاپگران را برچینند. این سازمان دوران طولانی کادرهای خود و اعضایش را حفظ کرد. ریشه مقاومت تشکیلات چاپگران‌ها را باید ناشی از خصلت صنفی آن دانست. نتیجه چه شد؟ این شد که این سازمان با تمام سلاح و کوله بار خود به فاشیسم گذار شد. می‌توان گفت که همه چاپگران در سازمان‌های سندیکایی فاشیستی وارد شدند. تلاش ما برای ایجاد یک سازمان طبقاتی از چاپگران پس از گذار آنان به اردوی فاشیستی به نتیجه نرسید. تشکیلات آنان بطور کامل داخل سندیکاها فاشیستی شد زیرا شکل سازمانی سندیکای چاپگران امکان این گذار را می‌داد. به همین شکل بود در مورد شیشه‌گرها، کلاه‌دوزها و برخی دیگر از گروه‌هایی که خصلت صنفی داشتند.

اما وقتی فلزکاران، شیمی‌کاران، نساجان را نگاه می‌کنیم، در این گروه‌ها که سازمان‌هایی از نوع کلاسیک داشتند تنها راه، نابود کردن این سازمان‌ها و ایجاد سازمانی دیگر بود. شما در سازمان فاشیستی چاپگرها در پایه تغییرات بزرگی را نمی‌بینید. همان شکل‌های سازمانی حفظ شده‌اند. مقر آنان حفظ شده است. همچنین نظام جمع‌آوری حق عضویت، تقسیم میان گروه‌ها و زیرگروه‌های مختلف شغلی، نظارت سندیکایی برای گذار از یک گروه به دیگری همه حفظ شده است. ساختار قرار داد کار هم دست نخورده مانده است. اما در مورد دیگر سازمان‌ها نمی‌توانیم این را بگوییم.

نکته دیگر تغییراتی است که در سندیکاها فاشیست در طول تحولات آنها در سال ۱۹۲۶ بوجود آمد. سندیکاها فاشیست چهار یا پنج بار تغییر شکل دادند. شکل کنونی آنان پیامد یک سلسله تلاش‌ها و مبارزه‌هاست. در ۱۹۲۷ رهبران سندیکاها فاشیست می‌خواستند سازمانی از کارگران مشابه "کنفدراسیون عمومی کار" بوجود آورند. ساختار آن باید براساس فدراسیون‌های حرفه‌ای می‌بود که باید پس از آن در یک کنفدراسیون یعنی کنفدراسیون سندیکاها فاشیست متحد می‌شدند. در این زمان بود که ما بزرگترین اشتباهمان را مرتکب شدیم که مربوط به کار درون سندیکاها فاشیست بود. در این سازمان‌ها، درست به همین دلیل که همان ساختار سازمان‌های کنفدرال را داشتند امکان فعالیت و وجود داشت که بعدها از بین رفت. تنها اکنون است که بخشی از این امکان‌ها مجدداً در حال بوجود آمدن هستند. در ۲۸ - ۱۹۲۷ سندیکاها فاشیستی را بحران فرا گرفته بود بدون آنکه ما هیچ کاری کرده باشیم. علایم این بحران در جریان مباحثات مربوط به نمایندگان کارخانه‌ها و در مورد شیوه برگزاری کنگره سندیکاها فاشیست در ۱۹۲۹ موسوم به "کنگره رم" خود را نشان داد.

در مورد مسئله نمایندگان کارخانه‌ها می‌بینیم که سندیکاهای فاشیست نه تنها می‌خواستند همان شکل‌های فعالیت سازمانی "کنفدراسیون عمومی کار" را ادامه دهند، بلکه خواهان همان حقوق و اختیارات بودند. آنان می‌خواستند که نماینده‌ای در کارخانه داشته باشند. سند "پیمان کاخ ویدونی" این را ممنوع کرده بود. براساس این پیمان وجود هیچ سازمانی در کارخانه مجاز نبود. بنابراین مسئله برچیدن کمیسیون‌های داخلی کارخانه‌ها مطرح بود. در این لحظه بود که رهبران سندیکاهای فاشیست خواهان تجدید نظر در این پیمان شدند. در نتیجه موسولینی مداخله کرد و به سود کارفرماها موضع گرفت. موسولینی گفت: در کارخانه تنها یک قدرت باید وجود داشته باشد.

کنگره رم با اینحال جنبه‌های بسیار جالب توجهی داشت. کارمندان فاشیست، که ما هیچ فعالیتی میان آنان نکرده بودیم، در این کنگره به همان شیوه‌ای سخن گفتند که ما امروز به رفقایمان توصیه می‌کنیم و می‌خواهیم که در سندیکاهای فاشیست بدینگونه سخن بگویند. آنان از تدابیر کارفرماها در کارخانه‌ها به تندی انتقاد کردند.

اما برای آنکه سندیکاهای فاشیست بتوانند ابزاری برای نظارت بوجود آورند باید ساختار آنان تغییری بنیادی کند و از این لحظه بود که تغییرات بسیاری آغاز شد. این تغییرات همواره به مسئله کارکرد سندیکاهای محلی مربوط می‌شود.

در ابتدا سندیکاها بر مبنای سازمان‌های محلی تشکیل شده بود. بعداً این سازمان‌ها کنار گذاشته شدند و کنگره بر پایه استانی برپا گشت. بدینگونه بود که با نوسان‌های مدام به پایان سال ۱۹۳۲ رسیدیم. گرایش در دستگاه رهبری سندیکاهای فاشیست وجود دارد که می‌خواهد از چارچوبی که برای ایجاد سندیکاها در نظر گرفته شده فاصله بگیرد و سندیکاهای محلی را بوجود آورد. گرایش مصر بر ایجاد نماینده سندیکایی در کارخانه نیز در سندیکاهای فاشیست دیده می‌شود. نمایندگی سندیکایی فاشیست در کارخانه‌ها در حال عمومیت یافتن است و تقریباً همه جا آن را داریم. هولناک‌ترین عرصه برای سندیکاهای فاشیست عرصه سندیکاهای محلی و نمایندگان کارخانه است.

در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ ضرباتی به سازمان‌های محلی و نمایندگان کارخانه‌ها وارد شد. این ضربه‌ها در نتیجه قانون ژانویه ۱۹۳۳ و یک سلسله تدابیری بود که در ۱۹۳۲ به اجرا گذاشته شد و هدف آن سرکوب جنبش توده‌ای در حال گسترش در سندیکاهای فاشیستی بود.

برخی می‌گفتند که این پایان سندیکالیسم فاشیستی است. این درست نیست یا بهتر بگوییم درست نیست که این ادعا را عیناً بپذیریم. پس از این قانون سندیکاهای فاشیست همچنان باقی ماندند، همانگونه که مسایل باقی ماندند. تجلی آن را در قانون سپتامبر ۱۹۳۴ می‌بینیم. در این قانون سندیکای محلی به رسمیت شناخته شد و وظیفه انعقاد قرارداد کار را در مرحله نخست به آن واگذار گردید. همه تشکیلات سندیکایی فاشیست بر روی اصل انتخابی بودن مسئولیت‌ها در پایه بازسازی شد.

قبلاً مسئولیت‌ها از بالا واگذار می‌شد. اکنون رهبران و بویژه نمایندگان کارخانه، دبیر و مدیر سندیکاهای محلی در مجمع اعضا انتخاب می‌شوند. این نقطه‌ای است که بیش از هر چیز مورد علاقه ماست. این تغییرات چرا در ۱۹۳۴ بوجود آمد؟ دلیل آن را می‌توان اینگونه توضیح داد: در این زمان فاشیسم وظیفه ایجاد یک دولت صنفی و کورپراتیف را در برابر خود مطرح کرد و قانون سندیکایی ۱۹۳۴ جزیی از این برنامه است. این قانون با این هدف تصویب شده که این احساس را بوجود آورد که دولت صنفی و کورپراتیف بر روی پایه‌ای دمکراتیک یا به ظاهر دمکراتیک سازمان گرفته است. و این درست در همان زمانی است که همه شکل‌های دمکراسی بورژوازی کنار گذاشته شده، زمانی که سخن از حذف پارلمان است، زمانی که دومین همه پرسی انجام شده است. فاشیسم با اصلاح ساختار سندیکایی می‌کوشید مانووری بدهد تا به توده‌ها نزدیک شود.

در این مطالعه شما باید مهمترین قوانین را با هم مقایسه کنید. قانون ۱۹۳۳ قانونی است برای مبارزه بر ضد تلاش‌های کارگران به اینکه منافع خود را درون سندیکاهای فاشیست بیان کنند. این قانون اکنون تجلی حداکثر اداری شدن و بوروکراتیزاسیون سندیکاهاست. در ۱۹۳۴ زیگزاگی دیگر، تلاشی دیگر برای رخنه کردن از طریق شکل‌های "دمکراتیک تر" تماس نزدیک با توده و سندیکاها آزمایش شد. در این شرایط ضعیف ترین نقاط در سندیکاهای فاشیست، نقاطی که ما باید روی آن متمرکز شویم چیست؟

اساساً سه نقطه ضعف در کار سندیکاهای فاشیست وجود دارد: ۱- کارخانه و نمایندگی سندیکایی کارخانه؛ ۲- سندیکاهای محلی و مجمع سندیکاها؛ ۳- انعقاد قرارداد کار. فاشیسم مدام بر سر این سه نقطه در حال بحث است، مدام شکل‌های سازمانی خود را تغییر می‌دهد. بر روی این نقاط است که ما باید کارمان را متمرکز کنیم.

این نکته را باید در نظر گرفت که حتی پس از آخرین تدابیری که اجرا شده، سندیکاهای فاشیست در تمام ایتالیا به یک شکل حضور ندارند. رفقای ما و آموزگاران در گزارش‌های خود تاکید می‌کنند که میان منطقه‌های مختلف تمایزهای جدی وجود دارد. می‌توان به نمونه‌های زیادی اشاره کرد که نشان می‌دهد در هیچ کجا در پایه سندیکاها نمی‌توان همگونی یافت. این برای تعیین موضع ما اهمیت دارد. مثلاً در مورد کنگره سندیکایی. باید در آن شرکت کنیم یا نه؟ زمانی ما رهنمود دادیم که باید آنها را بایکوت کرد. در برخی شهرها سندیکاهای فاشیست کارگران را وادار می‌کردند که در کنگره شرکت کنند. امروز می‌گوییم که باید در آنها شرکت کرد. اکنون فاشیست‌ها کسی را به شرکت در مجمع ناگزیر نمی‌کنند. اما در گزارش‌های حزبی که ما از جنوب و حتی برخی مناطق شمال دریافت می‌کنیم معلوم می‌شود که مسئله همچنان مانند ۱۹۲۷ مطرح است.

شما توده‌ای را می‌بینید که همچنان از شرکت در مجمع خودداری می‌کنند و نمی‌خواهند در آن شرکت کنند. مثلاً جلسه یا سخنرانی چند دقیقه متوقف می‌شود تا جمع استراحت کند. کارگران وانمود می‌کنند که گویا سخنرانی تمام شده و آنجا را ترک می‌کنند. این یک نشانه است، ولی نشانه مقاومتی منفعل. مبارزه در آن نیست. یا مثلاً در ناپل مجمع سندیکاها را دعوت می‌کنند که در آن تبلیغاتچی‌ها و اعضای گروه‌های دانشگاهی فاشیست سخنرانی کنند. در آنجا دیگر بحث بر سر مسایل کار نیست. چه باید کنیم؟ ما باید در این مجمع شرکت کنیم و آن را به جمعی تبدیل کنیم که در آن راجع به مسایل سندیکایی صحبت می‌شود. اما رفقا برعکس به خرابکاری تمایل دارند. آنان بی دلیل دست می‌زنند تا سخنران را منحرف کنند، آنان به هر شکل از اینکه گردهمایی به شکل درستی پیش رود جلوگیری می‌کنند و مشابه آن. از آن طرف مثلاً در شهر فویل هیچگاه مجمع سندیکایی دعوت نشده است. برعکس سعی می‌کنند که کارگران هر چه کمتر وارد مرکز سندیکا شوند. این یک مشکل دیگر است. چه باید کرد؟ بنظر من ما باید در برابر سندیکای فاشیستی خواهان دعوت و برقراری مجمع شویم. باید به رهبران سندیکایی گفت: کمی تعریف کن که در دفاع از منافع ما چه کرده‌ای؟

نه تنها در محل‌های مختلف بلکه حتی در یک محل شکل‌های مختلف وجود دارد. مثلاً در لاس‌ویاس، پس از تظاهرات سال گذشته، مجمع سندیکایی فاشیست‌ها ممنوع شد. پس از آن رفقا نتوانستند پیشرفت کنند و فعالیت خود را متوقف کردند. آنان چه باید می‌کردند؟ این ما هستیم که باید مجمع را از طریق عناصری که برای این کار آماده کرده‌ایم دعوت کنیم.

ما باید فعالیتیمان را با شکل‌های سازمان و حیات سندیکاهای فاشیستی منطبق کنیم و این یکی از دشوارترین کارهاست. در این عرصه اشتباهات و کوتاهی‌های بسیار وجود داشته است. نقطه ضعف دیگر سندیکاهای فاشیست در مورد انعقاد قراردادهای کار است. چه کسی باید آنها را منعقد کند؟ طبق قانون، سندیکای محلی. اما عملاً چنین نیست. گرایشی وجود دارد که قراردادهای کار در سطح منطقه‌ای منعقد شود و سپس آن را برای تنفیذ در اختیار شورای صنف قرار دهند. این یک عرصه دیگر فعالیت در برابر ماست. در اینجا هم نوع فعالیت

فرق می‌کند. زمانی که قرارداد کار در سطح منطقه‌ای انجام می‌شود ما باید این مسئله را طرح کنیم که قرارداد باید توسط سندیکای محلی منعقد شود. مسئله این نیست که بخواهیم قانون فاشیست‌ها اجرا شود، مسئله آن است که با عزیمت از این قانون موفق می‌شویم تضاد را داخل سازمان‌های فاشیستی حادث کنیم و مردم را به حرکت درآوریم. اما محور اصلی کار ما در سازمان‌های سندیکایی فاشیست در ارتباط با نماینده فاشیست کارخانه است. باید خواهان آن شد که در هر کارخانه‌ای چنین نماینده‌ای وجود داشته باشد و انتخابی باشد. در قرارداد کار مواردی وجود دارد که دانستن آنها لازم است. مثلاً در قرارداد دستجمعی کارخانه فیات پیش بینی شده که کمیسیون‌های کارگری برای نظارت بر قطعات بوجود آیند. رفقای ما هیچگاه به این نکته توجه نکردند. با اینکه این مسئله‌ای خیلی مهم است. ما در این عرصه‌ها هر جا که لازم باشد باید وارد عمل شویم حتی در مورد شکل‌های عقب مانده‌تر و هر جا که ممکن است باید بتوانیم یک ناظر سندیکایی را تحمیل کنیم. و سپس با استفاده از این ناظر و افزایش اختیارات او بکوشیم یک نماینده سندیکایی بوجود آوریم. هر زمان که ما این مسایل را مطرح می‌کنیم، سطح دشواری‌ها تغییر می‌کند، به شکلی حادثر مطرح می‌شود و فاشیسم ناگزیر می‌شود که تدابیر قبلی را لغو کند. ما در فعالیت برای بهره‌برداری از امکان‌های قانونی در داخل سندیکاهای فاشیست همیشه باید بخاطر داشته باشیم که سندیکاهای وابسته به فاشیسم مجموعه پیچیده‌ای از مناسبات طبقاتی را نمایندگی می‌کند. این مناسبات در دوران‌های مختلف تحول فاشیسم به شیوه‌های مختلفی برقرار شده و حتی در یک دوره بسته به شرایط مختلف به شکل‌های متفاوتی بوجود آمده است.

راه توده ۲۰۶ ۲۰۰۸، ۱۲، ۱۵